

اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - تعدی از مرجحات منصوص

برگه جلسه :

صفحه 1705 و 1706 یا 3213 و 3214

ادله نفی و نقد ادله اثبات

با این که می‌طلبد بحث از ادله نفی، با گفتگو از نقد ادله اثبات به دو بخش مجزا تجزیه شود، لکن آمیخت این‌ها در برخی کلمات و به قصد اقتصار غیر مضر، این دو گفتار در کنار هم قرار گرفت.

به هر حال محقق خراسانی با نظارت ناقدانه بر کلام شیخ انصاری، همراه با استدلال بر اندیشه انکار - که در کفایة الاصول بر آن است - چنین نگاشته است:

«أما الأول: فإن جعل خصوص شيء فيه جهة الإراءة و الطريقية حجة أو مرجحا لا دلالة فيه على أن الملاك فيه بتمامه جهة إرائته، بل لا إشعار فيه كما لا يخفى لاحتمال دخل خصوصيته في مرجحيته أو حجيته [ولا سيما] قد ذكر فيها ما لا يحتمل الترجيح به الاتعباد، فافهم.

(جلسه صد و هفدهم)

و أما الثاني: فلتوقفه على عدم كون الرواية المشهورة في نفسها مما لا ريب فيها مع أن الشهرة في الصدر الاول بين الرواة و أصحاب الأئمة - عليهم السلام - موجبة لكون الرواية مما يطمئن بصدورها بحيث يصح أن يقال عرفا: إنها مما لا ريب فيها كما لا يخفى و لا بأس بالتعدى منه الى مثله مما يوجب الوثوق و الاطمئنان بالصدور، لا الى كل مزية ولو لم يوجب الأقربية ذى المزية الى الواقع من المعارض الفاقد لها. و اما الثالث: فلاحتمال أن يكون الرشد في نفس المخالفة لحسنها و لو سلم أنه لغلبة الحق في طرف الخبر المخالف فلا شبهة في حصول الوثوق بأن الخبر الموافق المعارض بالمخالف لا يخلو من الخلل صدورا او جهة و لا باس بالتعدى

منه الى مثله كما مرّ آنفاً. و منه انقح حال ما إذا كان التعليل لأجل افتتاح باب التقية فيه، ضرورة كمال الوثوق بصدوره كذلك مع الوثوق بصدورها لو لا القطع به في الصدر الاول لقلّة الوسائط و معرفتها. هذا مع ما في عدم بيان الامام - عليه السلام - للكلية كى لا يحتاج السائل الى اعادة السؤال مراراً و ما في امره - عليه السلام - بالارجاء بعد فرض التساوى في ما ذكره من المزاي المنصوصة، من الظهور في ان المدار في الترجيح على المزاي المخصوصة، كما لا يخفى»¹.

بررسی

همان گونه که ملاحظه می‌نمایید، آغاز متن فخیم فوق ناظر به نقد گفتار پیش نقل شده از شیخ انصاری² است و در انجام آن به استدلال به نفع رأی انکار پرداخته است. البته گویا محقق خراسانی مطابق متن فوق در ترجیح نسبت به برخی مرجحات اطمینان آور غیر منصوص تسلیم است و این غیر از تفصیلی است که قبلا از ایشان نقل شد.

محقق خوبی نیز رفتاری شبیه رفتار محقق خراسانی با فرمایش شیخ اعظم دارد. البته گاه اضافاتی بر آن دارد؛ مثلاً می‌فرماید:

«...عرفت من عدم دلالة المقبولة على كون الاوصاف من مرجحات الخبرين المتعارضين»³ یا می‌فرماید:

«و اما ما ذكره من ان تعليل الاخذ بالمجمع عليه بكونه مما لا ريب فيه يدل على أنه كلما لم يكن في احد الخبرين ريب بالاضافة

الى الاخر يجب الاخذ به، ففيه - مضافا الى ما تقدم من ضعف سند المقبولة - أنه لا يمكن حمل قوله (ع) : «مما لا ريب فيه»

على نفى الريب بالاضافة فانه يوجب تقديم إحدى الروایتين على الاخرى اذا كانت الوسائط فيها اقل من وسائط الاخرى و لو

بواحد و لا اظن أن يلتزم به أحد فلا بد من أن يكون المراد من قوله - عليه السلام - : «مما لا ريب فيه» ما لا يكون فيه ريب حقيقة، فيكون المراد كونه مقطوع الصدور كما ذكرناه سابقا و لا ينافيه فرض الريب في الخبر الشاذ المعارض له و عدم إدخاله في بين الغي، لاحتمال أن يكون هو الصادق و إنما كان الخبر المجمع عليه صادرا عن تقية»⁴.

(پایان جلسه)

محقق نابینی نیز در صف مخالفان اثبات ایستاده و اضافه بر آن چه نقل شد، می فرماید (با تلخیص):

«الاقوى وجوب الاقتصار على المرجحات المنصوصة؛ فان الاصل و ان كان يقتضى وجوب الاخذ بكل ما يحتمل ان يكون مرجحا لاحد المتعارضين، للشك فى حجية الآخر والاصل عدمها؛ الا أنه يجب الخروج عما يقتضيه الاصل باطلاقات أدلة التخيير فانّ المتيقن من تقييدها هو ما إذا كان فى أحد المتعارضين أحد المزاي المنصوصة و لا يستفاد من أدلة الترجيح وجوب الاخذ بكل مزية تقتضى أرجحية أحدهما سندا أو مضمونا؛ فالقول بوجوب التعدى عن المرجحات المنصوصة خال عن الدليل. و أما قوله - عليه السلام - : «فان الرشد فى خلافهم» فالامر فيه أوضح، فانّ التعليل لا ينطبق على ضابط منصوص العلة و لا يصلح ان يكون كبرى كلية لان ضابط منصوص العلة - على ما أوضحناه فى محله - هو أن تكون العلة على وجه يصح ورودها وإلقائها الى المكلفين ابتداء بلاضم المورد إليها؛ كما فى قوله: «الخمير حرام لانه مسكر» فانه يصح أن يقال: «كل مسكر حرام» بلا ذكر الخمير؛ و كما فى قوله - عليه السلام - : «فان المجمع عليه مما لا ريب فيه» فانه يصح أن يقال: «خذ بكل ما لا ريب فيه». و هذا بخلاف قوله - عليه السلام - : «فان الرشد فى خلافهم» فانه لا يصحّ

1. كفاية الاصول، ج2، ص398 و400.

2. ص1703 (3211).

3. مصباح الاصول، ج3، ص421.

4. همان.

*فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله ى نفى و نقد ادله ى اثبات

ديروز از محقق خراسانى شروع كرديم و گفتيم ايشان هر سه بيانى كه شيخ انصارى براى تعدى داشت را نقد كرده. بيان اول شيخ و نقد ايشان گذشت.

بيان دوم شيخ و نقد محقق خراسانى

نبايد فراموش كرده باشيد كه شيخ انصارى براى اثبات تعدى فرمود وقتى در مقبوله ى ابن حنظله مى آيد كه فلان روايت كه مشهور است لاريب فيه است در مقابل روايتى كه غير مشهور است فيه ريب است پس معلوم است ريب و عدم ريب هست البته مرحوم شيخ اعظم در آن بحثى كه دارد «ريب» را اضافى معنا مى كند، لا ريب فيه يعنى لا ريب فيه نسبت به شاذ نه لاريب فيه مطلق چون اگر لا ريب فيه مطلق باشد يك كسى مى گويد خيلى از مرجحات با اين ترجيحشان روايت را مما لاريب فيه على الاطلاق نمى كنند كه مقابلش بشود غي، نهايتش اين است كه نسبت به رقيبش بگويم ريبش كمتر است يا لاريب فيه است؛ ايشان مى گويد اتفاقا در روايت هم همين را مى خواهد بگويد، در روايت ابن حنظله نمى خواهد بگويد مشهور لاريب فيه على الاطلاق و شاذ فيه ريب على الاطلاق تا اين كه اين را به آن ترجيح دهد بلكه نسبي است، حال اگر از غير شهرت، موافقت با

مقاصد یا امور دیگری که برخی گفته اند از مرجحات غیر منصوص است مثل نقل به الفاظ که داشتیم اگر شد نسبت به رقیبش لاریب فیه طبیعتا تجاوز می کنیم، این حرف شیخ بود، حالا جناب آخوند می خواهد بفرماید که روایت مشهور که امام اشاره می کنند در صدر اول اسلام روایت را لاریب فیه مطلق می کرد، شهرت در صدر اول به انسان اطمینان به صدور می داد، «مع ان الشهرة فی الصدر الاول بین الرواة و اصحاب الاثمه ع موجبة لكون الرواية مما یطمئن بصدورها بحيث یصح ان یقال عرفا انها مما لاریب فیه»

لذا ایشان می گوید نباید گفت «لاریب فیه» در روایت «لاریب فیه» اضافی است بلکه باید به آن «لاریب فیه مطلق» گفت تا بشود باعث ترجیح و بعد می گوید ما هم قبول داریم که اگر یک مرجح غیر منصوص این قدر اطمینان به صدور آورد که از معصوم صادر شده است (آقای آخوند مبنایش اطمینان به صدور است و بقیه ی مرجحات را به این برگرداند) از مرجحات است ولو منصوص نباشد. صرف مقربیت و قدرت کشف بیشتر را ایشان قبول ندارد لذا می گوید: و لا بأس بالتعدی از مثل شهرت به غیرش اگر یوجب الوثوق و الاطمئنان بالصدور لا الی کل مزیه ولو لم یوجب الا اقربیه ذی المزیه الی الواقع نسبت به معارضش که فاقد این مزیت است.

البته ممکن است سؤال کنید اگر جناب آخوند اینطور می کند که روایت ابن حنظله می شود برای تمییز حجت از لاجبت چون یک طرف می شود «لا ریب مطلق» و طرف دیگرش که شاذ باشد فیه ریب و اطمینان به عدمش است ولی ظاهرا این ها می گویند چون این وضعیت به خاطر تعارض آمده است و الا لولا تعارض ما می پذیرفتیمش گویا این ها می خواهند بگویند کافی است که همان اول شرائط حجیت را داشته باشد تا بیاید در باب تعارض ولو وقتی آمد در باب تعارض مثلا روایت ب در مقابلش روایت الف است که مزیتی دارد که روایت ب را از حجیت بیندازد اما این چون بعد از تعارض است از محل بحث خارج است پس مقبوله ی ابن حنظله برای میز حجت از حجت است یعنی غلبه ی حجت بر حجت اما غلبه ی حجت بر حجتی که بعد از تعارض و وجود آن مزیت دیگر حجت نیست بر خلاف حرف ما که اینطور نبود و گفتیم باید به گونه ای باشد که روایت شرائط حجیتش را حفظ کند تا بگوییم غلبه ی حجت بر حجت است.

تعیین سوم:

شیخ فرمود: امام وقتی می خواهند بفرمایند: مخالف عامه را بگیرد می فرمایند الرشد فی خلافهم گویا امام می خواهند بفرمایند معیار این است که احساس کنی کدام طرف رشید است، کدام طرف حق است حالا فرقی نمی کند این رشد و حق را از طرف مخالفت با عامه بفهمی یا از طرف یک مرجح غیر منصوص بفهمی؛ امام اگر دست روی مخالفت عامه می گذارند برای مخالفت با عامه موضوعیت قائل نیستند، حداقل اگر اول هم احتمال می دهیم بعد از این که خود امام می فرمایند چون رشد در خلاف این هاست دیگر احتمال نمی دهیم، امام علت می آورند، می شود منصوص العلة لذا ما می گوییم هر جایی شما احساس کنی الرشد در آن طرف است آن طرف را بگیر و هر جایی احساس کنی خلاف است کنار بگذار ولو از مرجح غیر منصوص باشد.

مرحوم آخوند می گوید این که امام می فرمایند: الرشد فی خلافهم شاید منظور امام این باشد که نفس مخالفت با آن ها فیه الرشد، یک مرتبه می گوییم رشد در مفادی که خلاف آنهاست یک مرتبه می گوییم رشد در نفس مخالفت است. و اما الثالث فلاحتمال أن یکون الرشد فی نفس المخالفة نه در متعلق مخالفت. نفس مخالفت با آن ها حسن است چطور برای آن ها مخالفت با ما موضوعیت دارد یا این را نمی گوییم و می گوییم از این باب که غالبا حرف آن ها خلاف است اگر یک جایی روایتی داریم موافق عامه و یک روایت داریم مخالف با عامه حتی اگر اطمینان به صدور هر دو هم داشته باشیم که در صدر اول خیلی پیش می آمد ولی وقتی که موافق عامه شد انسان اطمینان می کند که تقیه صادر شده است ضرورت کمال الوثوق بصدوره کذاک یعنی وثوق کامل پیدا می کند که تقیتا صادر شده است یعنی باز هم ایشان برگرداند فلش را به سمت وثوق به صدور. اما این معنایش این نیست که هر مرجحی ولو چنین وثوقی نیاورد حجت است پس این تعلیل امام نمی تواند بهانه شود برای هر مرجحی (چه وثوق و اطمینان بیاورد و چه وثوق و اطمینان نیاورد) ممکن است مرجحی باشد که نهایتا گمان بیاورد. بعد جناب آخوند می فرماید اگر نظر امام به ترجیح به هر مرجحی بود بهتر نبود خیال ابن حنظله را راحت کنند که نخواهد به طور مکرر سؤال کند مع ما فی عدم بیان الامام للکلیة کی لا یحتاج السائل الی ارادة السؤال و جالب هم این است که در آخر هم امام فرمودند و هر چیز دیگر بلکه فرمودند توقف کن، این ها می رساند که أن المدار فی الترجیح علی المزایا المخصوصة المنصوصة که چند تا

بیشتر نیست. این قسمت آخر دلیل آخوند بود.

نقد کلام آخوند

طبق این بیانات باید بگوییم ایشان قائل به تفصیل است یا منکر مطلق است؟ قبلا ما یک تفصیلی از ایشان نقل کردیم که مربوط به حاشیه بر رسائل بود و حالا کاری به آن نداریم؛ آیا در کفایه ایشان در صف منکران است یا تفصیل می دهد؟ ایشان دو مرتبه اشاره کرد که اگر مرجعی باشد که اطمینان را باشد نسبت به صدور آن را می پذیریم مثلا یک روایت می گوید حد در عصر غیبت جاری شود، یک روایت می گوید از شأن امام است و در غیبت نباید جاری شود؛ در این جا یک کسی بر اساس موازین مختلف حتی جامعه شناختی، روان شناختی، ادله بگوید اسلام نسبت به عصر غیبت می خواهد چه کند و چه برنامه ای دارد؟ آیا اسلام می خواهد بگوید اگر کسی دزدی کرد، زنا کرد، لواط کرد و ... رهاش کنید این یک نظر، نظر دیگر این است که یک سری احکام را خودمان بیاوریم، یا بخش تعزیرات را با تمام مشکلاتی که دارد گسترده اش کنیم یا بگوییم از همین حدود اسلامی استفاده می کنیم، قرآن هم که مطلق است و می گوید: الزانیه و الزانی فاجلدوا ...، این ها را به هم ضمیمه کند و بگوید که روایت دال بر اجرای حدود در عصر غیبت اولویت دارد و به اطمینان هم برسد، آقای آخوند این جا را قبول دارد یعنی به نظر می رسد نباید آقای آخوند را جزو منکرین مطلق قرار داد. و این که قبلا ایشان را در صف منکران شمردیم را باید تصحیح کنیم. حرف مخالفان تجاوز را می خوانیم. اولین مخالف آقای آخوند بود. مخالف دیگر محقق خوبی است. مرحوم آقای خوبی رفتارشان با کلمات شیخ مانند رفتار آقای آخوند است، خیلی شباهت دارد به همین خاطر ما بعد از آقای آخوند کلام ایشان را آورده ایم اما یک اضافاتی هم دارد. مثلا اضافه ای که ایشان دارد این است که ایشان می گوید در مقبوله ی ابن حنظله قسمت ترجیح به اصدق و اوثق که شیخ از آن استفاده کرد برای باب قضاوت است، سؤال از قاضی است بله در بخش بعدی که وارد شهرت و شذوذ می شود مربوط به خبر و فتوا است به همین خاطر در قسمت صفات راوی اورعیت و افقیهت هم می آید که به درد قضاوت می خورد نه به درد ترجیح در روایت؛ البته این تفکر از جناب آقای نائینی شروع شد و ایشان بود که گفت ترجیح به صفات راوی را فقط در صفات راوی ببرید.

یک اضافه هم می تواند داشته باشد که روایت ابن حنظله ضعیف است. آقای خوبی مقبوله را قبول ندارد.

یک اضافه ی دیگر که دارد این است که می فرماید: به شیخ می گوید شما لاریب فیه را لاریب فیه اضافی گرفتید در حالی که لاریب فیه مطلق است؛ اگر لاریب فیه را اضافی گرفتید، اگر یک روایتی است از امام صادق که با سه واسطه به من رسیده است و یک روایتی است که با دو واسطه به من رسیده است، آن که با سه واسطه رسیده است ریش بیشتر است چون قلت واسطه اطمینان را افزایش می دهد پس در این جا هم باید ترجیح دهید، در حالی که ترجیح نمی دهید. فإنه یوجب (یعنی اگر لاریب فیه را نسبی گرفتید) تقدیم احدی الروایتین علی الاخری اذا كانت الوسائط فیها اقل من وسائط الاخری ولو بواحد ولا أظن أن يلتزم به احد چاره ای ندارید که لاریب فیه، لاریب فیه حقیقتا و علی الاطلاق بگیرید، می گوییم اگر لاریب فیه را علی الاطلاق بگیریم مقابلش نمی شود فیه ریب بلکه می شود بین الغی اگر یک چیزی صحتش قطعی است لاریب فیه است مطلقا در مقابلش مشکوک نیست بلکه بین الغی است در حالی که امام نمی خواهند بگویند طرف مقابل که شاذ باشد بین الغی است به همین خاطر امام تقسیم می کنند و می فرمایند بین الرشد، بین الغی و شبهات بین ذلک گویا می خواهند بگویند شاذ می رود داخل این شبهات و تو سراغ این شبهات نرو، می گوید درست است، اینطور که من می گویم روایت مقابل باید بشود بین الغی ولی آن روایت مشهور از نظر صدور لاریب فیه است ولی از نظر این که شاید تقیه صادر شده باشد که لاریب فیه نیست، از آن جهت ممکن است بگوییم فیه شک پس لاریب فیه از جهت صدور اما از نظر جهت صدور شاید تقیه صادر شده باشد لذا می گوید: فیکون المراد کونه مقطوع الصدور ولاینافیة فرض الریب فی الخبر الشاذ و عدم ادخاله فی بین الغی لاحتمال أن یکون هو الصادق و انما کان الخبر المجمع علیه صادرا عن تقیه پس بنا بر این ایشان به شیخ می گوید : شما لاریب فیه را اضافی نگیرید. باز در این جا اشکال می شود که اگر شد لاریب فیه مطلق پس چرا می گوید غلبه ی حجت بر حجت، با این توضیحی که داد روشن کرد که ما از نظر جهت صدور شک داریم ولی نهایتا از این که بگذریم این ها می گویند قبل از تعارض حجت و حجت است و برای تعارض همین کافی است اما وقتی سنجه های ترجیح پیاده شد اگر یکی بشود حتما حجت و دیگری بشود لاحجت اشکالی ندارد چون هر زمانی تعارض و ترجیح نادیده گرفته شود باز آن به مرز حجت می آید در تعارض هم بیشتر از این نیاز ندارد.

ما با ایشان خیلی حرف داریم. ایشان دلیلی برای مخالفت خودشان بیان نکرده اند. البته در جای دیگر دلیل دارد. سومین مخالف جناب آقای نائینی است. ایشان هم مثل آقای آخوند است اولاً مخالف است با تعدی حتی استثناهای آقای آخوند را هم ندارد. مرجحات منصوص را قبول دارد (چهار مورد) ادله ای را هم که مثل شیخ برای تعدی آورده اند را قبول ندارد ولی اینطور نیست که مثل آقای آخوند دقیقاً ناظر به حرف های آقای شیخ صحبت کرده باشد. ایشان در حرف هایش دلیل برای خودش می آورد، آقای آخوند هم دلیل داشت اما ایشان بیشتر دلیل می آورد.

الحمد لله رب العالمین